

روان فرخنده با مادرش سخن می گوید!

مادر به انتظار من مباش، دیگر پای برگشت به خانه ندارم، مرا مردان نا مرد طوری به قتل رساندند که حتی روی مرا در تابوت هم نخواهی دید، من دنیای پر آشوب را به صاحبانش می سپارم.

مادر من هم مثل همه مخلوقات، خلقت خدا بودم و حق زندگی داشتم، شما و پدرم باهمه سختی و دشواری های زندگی پرورش دهنده ای تن و تربیت اخلاقیم بودید، سپاس گذار محبت های همیشگی تان هستم، از خود نیز راضی هستم که اقلاً خلاف رضایت تو و پدرم کاری نکرده ام.

من از توجه شما درسهایم را که به پایان رساندم، آرزو داشتم در یکی از نهاد های عدلی و قضایی یا هر جای دیگر، یکجایی و یک معاشی بدست آرم و صادقانه کار کنم و از بار مشکلات شما یک کمی بکاهم و به زندگی خود نیز سر و صورت دهم. اما با لباس شریعت و نداشتن واسطه به هر دری که سر زدم و نزد هر مقامی که مراجعه کردم، کسی به عرضم گوش نداد و هیچ کس هیچ کاری به من محول نکرد.

فکر کردم بر اساس ارشادات اسلام مسوولیت دارم و می توانم در راه حقانیت اسلام کار تبلیغی و ارشادی کنم و تا جائیکه بتوانم نگذارم کسی با استفاده از نام اسلام ریاکارانه از بندگان ساده خدا سوء استفاده نماید. به این مقصد امروز لباس سرا پا سیاه و ملا پسندم را پوشیده به زیارت شاه دو شمشیره علیرحمه رفتم. در آنجا امام مسجد را دیدم از او اجازه خواسته پرسیدم. ملا صاحب آیا اگر کسی مریض و یا کدام مشکل دیگر داشته باشد، شما برایش تعویذ می دهید؟ ملا با تبسم مرموزی گفت بلی چرا نه! بگو تو چه مریضی و مشکلی داری؟

گفتم من مریض نیستم و هیچ مشکلی ندارم فقط خواستم به شما بگویم که در اسلام تعویذ و جادو و فال بینی و از این قبیل چیز ها مجاز و روا نیست. ملا از شنیدن این جمله به لرزه در آمد و دفعتاً برافروخته شده با لحن تند و خشن گفت: تو زنی و از اسلام چیزی نمی دانی، تعویذ با آیاتی از قران نوشته می شود. کلام خدا شفا بخش هر نوع مشکل و رفع هر نوع مریضی است. گفتم درست در کرامات خداوند شکی نیست، اما این کار ها سوء استفاده از دین و بی اعتبار ساختن اسلام است. با شنیدن این جمله چهره ملا کاملاً دگرگون شد و با خشم عجیب بمن گفت:

اینرا بدان که تو زنی و به حکم شریعت اسلام حق نداری از خانه بدون محرم بیرون آیی و با مرد نا محرم صحبت کنی. اینرا با صدای خشمگین ادا کرده و رو به مجاوران زیارت نموده گفت: ببینید: این زن کافر شده به قران باور نداره، قران را سوزانده. الله و اکبر، این زن کافر و قران سوز را بزنید، بزنید، بزنید . . .!

مادر وقتی مرا مردم به فرمان ملا زیر لت و کوب گرفتند، هر قدر چیغ زدم که من قران را نسوزانده ام، بلکه قران را در سر حفظ دارم، آخر آدم چرا قران را بسوزاند؟ ولی مثل اینکه هیچ کس صدای مرا نمی شنید. هر کس به آنجا میرسید به التماس به او نگاه می کردم تا اگر دلش بحالم بسوزد و نجاتم دهد، اما به زعم خود شان مرا به بار صواب با چوب و سنگ و لگد می زدند.

مادر رنج و درد اصلی ام از اینست که بعد از قتل و سوزاندنم شنیده شد، که ملای مسجد وزیر اکبر خان کشتار فجیع مرا توجیه کرده و به نحوی از قاتلین دفاع نموده. حتی بعضی نمایندگان ولسی جرگه و مشرانو جرگه هم بگونه ای کشتار و حشیانه مرا توجیه نموده اند.

از این موضعگیری ها دریافتم که بین ملای شاه دو شمشیره و ملای مسجد وزیر اکبرخان و اکثرأ ملاها و تعویذ نویس ها و مجاوران قیور، فال بین ها و نمایندگان دروغین مردم در ولسی جرگه و مشرانو جرگه و اکثرأ افرادی از این قماش یک همفکری و منافع مشترک وجود دارد. آنها سال ها و قرن ها به اصطلاح در یک شرکت انتفاعی از همدیگر حمایت کرده و تا امروز منافع مشترک شان را دنبال نموده اند و برای حفظ حاکمیت مستقیم و یا غیر مستقیم شان از دو روش استفاده نموده اند:

از یک سو خلاف دین که در آغاز هدف اساسی هر دینی برقراری عدالت و سعادت همه افراد بشر بروی زمین بوده. مگر اینها بخاطر تامین مقاصد خود همواره در میان مردم تبلیغ و تلقین جهل و خرافات کرده و برای اطاعت کورانه مردم ایجاد فضای ترس. و برای رسیدن به این هدف از دره زدن، اعدام نمودن، سنگسار کردن و انواع خشونت کار گرفته اند و بدینترتیب درائر جهل و خشونت تاریخی مردم را آله و وسیله دست خود ساخته اند.

و می بینیم که با گفتن یک جمله چگونه افراد برق آسا عقلانیت شان را از دست داده به خواست ملا و سنت های فرتوت و منحط دیوانه وار عمل می کنند.

مادر همواره شنیده بودم که مردان افغان بسیار باعیرت و با ناموس ترین مردم جهانند، اما امروز مفهوم این غیرت و ناموس داری را در حق زن و در حق خود لمس کردم، دیدم و شنیدم که با یک تهمت و گفتن الله و اکبر بزنید، بزنید چگونه عقل از سر مردم کوچ کرد و مردانگی شان را با چه قهر و غضبی علیه یک زن بی دفاع نشان دادند، و جنابیتی را از خود برجا گذاشتند که شاید تاریخ بشر تا حال به خود ندیده باشد.

مادر ضرورت به توضیح نخواهد بود، زیرا در این چند شب و روز بسیار چیز ها بیان گردیده و بسی نوشته ها و اشعاری هم در وصف قتل من سروده شده است و از برکت دنیای علم، فلم های ویدئویی صحنه های زدن و پرتاب کردن و زیر تاثیر

موتّر نمودن و سوزاندن مرا به صورت بسیار زنده به نمایش گذاشته که ممکن میلیون ها فرد بشر در سراسر جهان آنرا دیده باشند.

آنچه که جنایتگران در حق من و سال ها و قرن ها در حق زن مسلمان بی دفاع روا داشته اند، ای کاش اینهمه غیرت و انرژی شان را توأم با عقلانیت، در حفظ امنیت و ترقی کشور شان به کار می گرفتند و به تروریستهای فرستاده پاکستانی ها اجازه نمی دادند که زن و مرد و طفل معصوم افغان را بیرحمانه بکشند و ده ها مسجد و صد ها جلد قران و صدها مکتب شان را ویران کرده و در دهند.

مادر گفته می شود یکصد و پنجا هزار مسجد در افغانستان وجود دارد که چهل هزار آن رسماً از سوی دولت به رسمیت شناخته شده که ملا ها و چلی های آن از معاش خوران دولت و بقیه غیر رسمی بار دوش مردم اند.

مادر این ملایان در سرتاسر افغانستان و در هر شهر و قریه و ده، شب و روز در میان مردم بسر می برند و در رابطه تنگاتنگ و از نفوذ بالقوه در میان مردم برخوردار اند، اگر اینها بخواهند هیچ فردی از پاکستان ویا کشور دیگری نمی تواند وارد خاک افغانستان شده و عملیات تروریستی و انتحاری انجام دهد. اما معلوم است که اینها به جز به فکر منفعت شخصی و پخش جهل و خرافات اصلاً فکر دفاع از خاک و مردم بی گناه را در سر ندارند.

اگر اینها از ایمان راستین و زبان حق در جهت حفظ امنیت کشور و حقوق حقه مردم سخن گفته و بدفاع برخیزند، باور کنید به مراتب از هر نوع سلاح دسته داشته پولیس و اردوی افغان برنده تر و کارا تر واقع می شوند.

مادر اگر بخواهی بدانی روح و روانم در چه حال است؟ باور کن از آنهمه درد و زجری که از لت و کوب و سوزاندن کشیدم، به مراتب بیشتر از آن از گفتار دروغین و غیر حق بعضی ها رنج و عذاب کشیدم. من از لت و کوب افراد نادانی که در دام جهل و خرافات گرفتار اند زیاد گله مند نیستم اما از افرادی چون ملا نیازی امام مسجد وزیر اکبر خان، بعضی نماینده گان مردم در ولسی جرگه و مشرانو جرگه شاکو و ناراضی ام زیرا آنها به عنوان افراد نسبتاً آگاه و نماینده حقوق مردم قبل از درک واقعیت و حقیقت، قتل فجیع مرا توجیه نمودند.

خاصاً از خانم سیمین حسن زاده که هم قاری قران و هم در مقام معین وزارت اطلاعات و فرهنگ قرار داشت و مهمتر از همه به حیث یک زن افغان، توجیهاات و سخنان دروغین او در تلویزیون طلوع، سخت مرا نا راحت ساخت، مگر در عین حال خوشم که پاسخ دروغ ها و سخنان بی ربط خود را از سوی یک خانم زیبا و صاحب فهم و وجدان آگاه اجتماعی در همان میز صحبت تلویزیونی دریافت.



مادر غصه نخور مرگ یک امر اجتناب ناپذیر و قانون طبیعت است، منم بالاخره روزی می مردم اما با وحشتی که روی داد و جان مرا گرفتند، باور کن هرگز فکر نمی کردم. چنان مرگی با اینهمه بزرگی و افتخار آمیز نصیب من شود و چنان تاثیر عمیق و همبستگی در میان افغان های عزیزم ایجاد کند که در افغانستان و در بسی شهر های جهان به جاده ها برآیند و شعار ها و سخنانی را علیه جهل و ظلم و بی عدالتی به راه اندازند. سیاس گذار هر یکی شان هستم و آرزومندم این همبستگی بی نظیر شان را در راه دفاع از آزادی و حقوق زن و مرد همواره دنبال نمایند.

مادر مرا ببخش که تا اینجا از ظلمی که بر من رفت سخن گفتم، میدانم که شما و همه فامیل و مردم آگاه و با وجدان از قتل فجیع من تکان خورده و رنج برده اید،

مگر با اینحال آنچه که از میان همه عکس العمل ها روح مرا شاد ساخت یک احساس و عاطفه و عقلانیت عالی انسانی باور نکردنی یک هموطن یک همجنس، یک هم نوع؛ یک اهل هندوی کشورم، محترمه دوکتورس انارکلی سناتور در مشرانو جرگه بود. او از تریبون تالار مشرانو جرگه درد مرا و درد زنان افغان و همه زنان مظلوم جهان را که بر آنها در طول تاریخ ظلم و وحشتی اعمال گردیده بخوبی و با چنان سخنان و اشک و پیچ و تاب وجودش فریاد زد که نظیرش را شاید کسی از یک زن هندو مذهب در غم یک زن مسلمان تاکنون ندیده و نه شنیده باشد.